

در باب ادب و تصوف

گفتم بشمارم سر يك حلقه زلفش تا بو كه بتفصیل سر جمله بر آرم
خندید بمن بر سر زلفینك مشكین يك پیچ به پیچید و غلط کرد شمارم
چه ، باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند و از روی نور ایمان و باشد که از
زلف سلسله اشکال حضرت آهیت فهم کنند و چون حدیث شراب و مستی رود در شعر
نه ظاهر آن فهم کنند . مثلا چون گویند

گرمی دو هزار رطل بر پیمائی تا می نخوری نباشدت شیدائی
آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلیم نیاید و آنچه از بیت های خرابات گویند فهمی
دیگر کنند .

هر کس بخرابات نشد بی دین است زیرا که خرابات اصول دین است
ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آن است که این
صفت که آبادان است خراب شود تا آنکه ناپیداست در گوهر آدمی پیدا آید
و آبادان شود .

شعر صوفیانه فارسی مقارن اوائل قرن پنجم با ابوسعید و اصحاب او در خراسان
رواج یافت . آنچه از ابوزرعۀ بوزجانی روایت شده است صورت مناجات دارد و صبه
تصوف در آن مشهود نیست . از حالات و سخنان شیخ ابوسعید بر می آید که اکثر
اشعاری که او بر منبر می خوانده از دیگران خاصه پیر ابوالقاسم بشر بوده است .

* - قسمت اول این مقاله در شماره بهمن ۱۳۳۹ بچاپ رسید و اکنون بقیه آنست که در
دوسه شماره چاپ می شود . خوانندگان عرفان جوی تأمل می فرمایند که چه مایه مطالعه و تحقیق
و ذوق واستعداد می باید تا چنین رساله ای ممتع و بدیع و جذاب تصنیف و تحریر شود .

و این ابوالقاسم بشر از مشایخ عهد جوانی بوسعید بوده است و بعضی از اشعار مذکور در «حالات و سخنان» بصراحت بدو منسوب است و با آنکه این بشر و صوفیان دیگر قبل از بوسعید نیز شعری گفته‌اند بطور قطع قبل از ظهور شیخ مهنه شعر در بین صوفیه خراسان چندان رواج نداشته است.

در باره خود بوسعید مؤلف اسرارالتوحید می‌نویسد که: «او را چندان استغراق در حالت خود بمشاهده حق بودی که او را پروای تفکر در بیت نبود.» اما بنظر می‌آید که این قول از اغراق و محالی خالی نباشد و بیشتر نظر اثبات و اسناد زهد و کرامت در آن منظور بوده است. معذک از علاقه‌ای که بنقل و روایت شعر داشته است و از سلاست و بلاغت شعری که بتصریح بدو منسوب داشته‌اند فرض شاعری او بعید نمی‌نماید هر چند بعیدست که مجموعه متداول رباعیات منسوب بدو واقعاً از گفته او باشد.

با ظهور ابوسعید و انتشار شهرت او، بر رغم فقهاء و متشرعه، مجالس سماع صوفیه اندک اندک نضج و رونق گرفت. درین مجالس آنچه مورد نظر صوفیه واقع میشد اشعار لطیف عاشقانه بود و صوفیه این گونه اشعار را از معانی ظاهری تأویل می‌کردند تا مورد انکار و ایراد مخالفان نشوند، ابوسعید در نقد و فهم اشعار لطف قریحه و صفای ذوق خاصی نشان می‌داد. نوشته‌اند که در مجلس وی وقتی قوال این بیت بخواند:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا برب تو بوسه زخم چو نوش بخوانی
بوسعید پرسید این بیت. کراست گفتند از عماره نیشابوری، صوفیان را گفت بر خیزید تا بزیارت خاک عماره شویم؛ و این داستان که در اسرارالتوحید آمده است لطف ذوق او را در نقد و شناخت لطائف شعر نشان می‌دهد.



از نیمه قرن پنجم بجهت حصول اسباب و علل معده تصوف در خراسان و عراق رواج تمام یافت. خاصه که از ائمه و فقهاء کسانی مثل امام محمد غزالی و از رجال و وزراء کسانی مانند نظام الملک طوسی از آن حمایت می‌کردند. خانقاه‌ها و رباطها درین دوره بسیار بنام شد و رونقی گرفت و مجالس و عظ و تذکیر و محافل رقص و سماع را گرمی و

شوری تمام پدید آمد. در مجالس وعظ و تذکیر رای فقیهان آن بود که از نقل قصص جز آنچه صدق و مربوط بقرآن باشد اجتناب کنند و از روایت شعر خاصه غزل که اجلاف عوام را بفساد می کشاند اعراض نمایند. اما در مجالس صوفیه مثل مجالس ابوسعید و دیگران روایت ابیات عاشقانه و نقل قصص و حکایات رائج بود و حتی شطحیات نیز که بقول فقهاء دستاویزی جهت عوام میشد تا از قواعد و لوازم شریعت عدول نمایند بوفور تمام در منابر صوفیه بیان میشد. در مجالس سماع نیز افراط و تند روی بسیار در کار بود در واقع هر چند امام غزالی در جواز و اباحت سماع حکم داده بود اما بعضی حدود برای آن مقرر می داشت مثل آنکه قوال زنی یا کودک امر دنباشد و از آلات طرب که مخصوص مخمندان و شراب خواران است همچون مزامیر و اوتار و طبل کوبه اجتناب کرده آید، و نیز از خواندن اشعاری که متضمن لغو و فحش یا وصف زنان باشد خودداری گردد و تازه جوانان را که در مظان غلبه شهوات باشند بر سماع نشانند و با اینهمه عوام خلق را از مداومت آن بر حذر می دارد؛ معذک در مجالس سماع صوفیه رفته رفته بسیاری ازین حدود رعایت نمی شد. چون باب تأویل فراز نبود هر گونه شعری را از لغو و غزل و وصف باده و ساده می خواندند و سماع می کردند و بهنگام ضرورت برای آنها معانی مجازی می تراشیدند، نظر بر امردان و ساده رویان را بعضی مباح شمردند چنانکه احمد غزالی برین مذهب می رفت و بعدها اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی درین کار خیلی بیش از آنچه روا بود افراط ورزیدند. رقص و وجد و پای بازی و خرقة اندازی اندک اندک از مجالس سماع بخانهگاه نیز تجاوز کرد و گاه بکوی و بازار می رسید. وقتی ابوسعید در بازار بغشور میگذشت باوی می زدند و چیزی می گفتند و مولانا جلال الدین نیز در بازار سماع می کرد و برقص و پای کوبی در می آمد. عین الفضاة در شطاحی بسیار تند رفت و اشعاری سرود که با ظاهر شرع مبیانتی تمام داشت و گاه نقاب تأویل را نیز بر نمی تافت مثل این رباعی:

آتش زرم و بسوزم این مذهب و کیش	عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
متصود توئی مرا نه جان است و نه دل	تاکی دارم غمت نهان در دل خویش

و همین تند رویها و افراط‌کارها سبب شد که فقها او را بکفر و زندقه منسوب دارند و فتوی بکشتنش بدهند .

باری مجالس سماع که صوفیه آنرا جهت آسودن ازرنج یا نفس زدن خداوندان احوال و یا گردانیدن سر خداوندان اشغال توصیه می‌کردند^۱ درعین آنکه صوفیه را از حدود ظواهر شریعت دور می‌کرد سبب تلطیف ذوق و تشحیذ قریحه آنها میشد و بطور قطع اینگونه مجالس را باید از اسباب عمده رواج شعر در بین صوفیه بشمار آورد و البته مجالس و عظم صوفیه هم از شعر و ذوق خالی نبود و چنانکه در مجالس سماع حالات و خطرات عارفانه بوسیله ابیات و ترانه‌های عاشقانه بیان میشد در مجالس و عظم و تذکیر آنها نیز ضمن سخن از مقامات و معاملات کار به بیان شطحیات و نقل ابیات می‌کشید و ازین رو خوانق متصوفه از اوایل قرن ششم در شمار مهم‌ترین مراکز شعر و ادب درآمد و مبادی و آراء صوفیه در شعر فارسی منشأ تحولی گشت و آثاری قوی و قویوم پدید آورد .

در حقیقت رباطها و خانقاه‌ها که از اواخر قرن پنجم کم و بیش همراه بامساجد و مدارس در بلاد مختلف اسلام بناء و تعمیر میشد از اوایل قرن ششم رفته رفته مهم‌ترین مراکز تهذیب و تربیت صوفیه بود . نه فقط خلفا و سلاطین و وزراء مسلمان به بنای خوانق و رباطات می‌پرداختند بلکه در قرون بعد کسانی نیز مثل اولجایتو و غازان از سلاطین مغول به بنای خوانق پرداختند .

متصوفه که برای حصول تجارب و کمالات عقلی و وصول بمشایخ و درک صحبت ماجد در افاق می‌گشتند در خانقاه‌ها و رباطها با یکدیگر دیدار می‌کردند و در مجالس انس و وجد و سماعی که درین مجامع تشکیل می‌شد بنظم و نقل و انشاد و روایت اشعار می‌پرداختند . درین مجالس رباعی‌ها و غزلهای عاشقانه بازاری گرم داشت و باوجد و حال و رقص و سماع صوفیه بسیار مناسب می‌نمود . رباعیات عین القضاة همدانی و اوحد الدین کرمانی و غزلهای سنائی و عطار که در اکثر آنها معانی و واردات عارفانه در پیرایه الفاظ عاشقانه بیان شده است نمونه اشعار رایج در خانقاه‌ها را بدست می‌دهد .

در حقیقت شعر در نزد صوفیه برای بیان جذبات روحانی بکار می‌رفت و این امر که در نقد و درک جمال شعر میزان و ملاک آنها بشمار می‌آمد طریقه آنها را در نقادی بدست می‌دهد. نزد آنها شعر غالباً از صبغه صنعت و تکلف عاریست و نتیجه غلبه سکر و وجدست.

غزلیات سنائی جذبه و شوری دارد و در بعضی از آنها لحن قلندری و ملامتی محسوس است. معذک بواسطه تقید او بسنن ادبی و فنون شعری تأثیری را که در غزلهای شورانگیز عطار و مولوی است در اشعار او نمی‌توان یافت. غزل عطار از سوز و شور خاصی مشحون است و سکر و بیخودی شاعر از آنها نمودارست. ابیات غزلهای او گاه بشیوه مولوی از حدود متعارف شعراء در می‌گذرد و معانی شورانگیز آنها بعضی اوقات شطحیات حلاج و بایزید را بخاطر می‌آورد و درین مواردست که سخن مؤثر و قوی و آسمانی میشود و بشیوه کلام مجذوبان و الهام یافتگان که لونگینوس نقاد معروف یونانی از آن به «نمط عالی» تعبیر می‌کند نزدیک میشود درینگونه موارد غالباً شاعر چنان بمشرب اهل ملامت و بشیوه مجذوبان تند و گستاخ و بی‌دروا سخن می‌گوید که شارحان و ناقدان متصوف را در تأویل کلام خویش بزحمت می‌افکنند. فی‌المثل ابیاتی از اینگونه:

مسلمانان من آن گبیرم که بتخانه بنا کردم	شدم بر بام بتخانه درین عالم صدا کردم
صلای کفر در دادم شما را ای مسلمانان	که من آن کهنه بهتهاراد گرباره جلا کردم
از آن مادر که من زادم گرباره شدم جفتش	از آنم گبیرم می‌خوانند که با مادرزنا کردم
بیکری زادم از مادر از آن عیسیم میخوانند	که من این شیر مادر را د گرباره غذا کردم
اگر عطار مسکین داد درین گبیری بسوزانند	گوا باشید ای مردان که من خود در افتاد کردم

چندان با ظاهر شریعت مباحثت دارد و بوی زندقه و اباحه از ظاهر عبارت آن شنوده می‌آید که نساخ و کتاب آن را از درج دیوان ساقط کرده‌اند و بعضی از عرفا مثل شیخ آذری و دیگران در صدد شرح آن برآمده‌اند معذک این رائحه سکر و بیخودی در غزلیات عطار بیشتر است.

این غزلیات که چون اکثر آنها را مولانا بیاد شمس تبریزی گفته است بنام غزلیات شمس شهرت یافته اغلب از سر شور و جذبه سروده میشده است و یاران و مریدان می نوشته اند و استغراق خاطر و عدم التفات شاعر بظواهر سبب شده است که در آنها احیاناً حدود الفاظ و قوافی رعایت نشود و نیز بسبب جزرومد احوال و خواطر غث و سمین در آنها راه یابد. در واقع گذشته از ارتکاب ضرائر که در اینجا برخلاف معمول سایر شعراء نتیجه بیخودی و عدم دقت و مولود کثرت و ازدحام معانی است نه محصول دقت و وسواس یا ضعف معانی غزلیات مولانا بواسطه جذبه و استغراق گوینده و عدم التفات او غالباً از حدود ابیات غزل تجاوز می کند و بقصاید طویل نزدیک میشود. معانی آنها بدیع و تازه است و از شور و هیجان شاعرانه لبریز است و برخلاف اسلوب متصوفه بعد در آنها احوال و عواطف عارفانه بزبان شعر و طرز شعراء بیان میشود نه باصطلاح و شیوه صوفیه، بعلاوه این غزلیات یکدست بنظر نمی آید و غث و سمین بسیار دارد و این امر نیز نشان می دهد که در نظم آنها بیان هیجانات بیشتر منظور بوده است تا اعمال صنایع و حتی در اختیار اوزان نیز مولوی پای بند سنت شاعران که در آن عصر رفته رفته سعی داشتند برای غزل اوزان کوتاه تر و سبک تر انتخاب نمایند نبوده است و بلکه بعضی اوزان سنگین و دراز یا کوتاه را که با قصیده مناسب بوده است در غزلها مکرراً آورده است و اینهمه نشان می دهد که در نظم این غزلیات چنانکه هم خود شاعر و هم تذکره نویسان تصریح کرده اند بیشتر تحت تأثیر جذبات روحانی بوده و کمتر پروای نظم قوافی و اعمال صنایع را داشته است و حتی بعضی غزلها هست که بتصریح تذکره نویسان و بشهادت قول مولانا در حال رقص و سماع و پای کوبی و دست افشانی سروده شده است و رنگ حالات و ذوق مقامات صوفیه را دارد.

اما البته شعر نزد صوفیه فقط نتیجه سکر و صحن نیست و همواره نمی تواند جذبات و غلبات روحانی را بیان کند زیرا در مجالس و عطف و تذکیر و در زهد و مناجات و تحقیق بیان معانی از لونی دیگرست و ازین روست که معانی زهد و مناجات و مضامین مربوط به بیان حقایق شریعت نیز مورد توجه قرار گرفته است و اینگونه معانی شعر تعلیمی و صوفیه را پدید آورده است که عالی ترین و قوی ترین مظاهر آن را در حدیقه سنائی و

مثنویات عطار و مولوی باید جست و اینگونه اشعار نیز در جای خود از جهت اشتغال بر حقایق تعالیم و افکار و آراء متصوفه اهمیت بسیار دارد علی الخصوص که کتاب عظیم مثنوی عالی‌ترین نمونه اینگونه شعر از مضامین و معانی هیجان انگیز و لطیف عاشقانه و آنچه نتیجه سکر و جذبه متصوفه خانقاه است نیز خالی نیست .

قدیمترین نمونه شعر تعلیمی صوفیه را باید در قطعات و رباعیاتی سراغ کرد که ابوسعید در جواب مسائل و مطالب مریدان و صوفیان گفته یا انشاد کرده است و نمونه هائی از اینگونه اشعار و قطعات و حالات و سخنان در اسرار التوحید آمده است مثل سؤالی که پیر محمد حسنی بتوسط خواجه ابوبکر خطیب که از مرو بنیشا بورمی آمده است از ابوسعید کرد که آثار را محو بود ؟ این خواجه می گوید که شیخ گفت آن پیر را بگوی لاتیقی و لاتذر عین می نماند اثر کجا ماند ؟ گفت سر در پیش افکندم که مفهوم نشد گفتم شیخ بیان کند گفت این در بیان دانشمندی نیاید این بیت یاد گیر و با وی بگوی :

جسم همه اشک گشت و چشم نگر نیست در عشق تویی چشم همی باید زیست
از من اثری نماند این عشق از چیست گرم همه معشوق شدم عاشق کیست

البته اینگونه اشعار در بیان تعلیم از ابهام خالی نیست و با همه لطف و شیوایی که دارد جز به تأویل از عهده تقریر تعلیم بر نمی آید ازین رو صوفیه برای بیان تعلیم و تقریر مبادی و عقاید و مواعظ و حکم خویش مثنوی را بکار بردند و کسانی مثل سنائی و عطار و مولوی در نظم آنگونه اشعار قدرت و مهارت خاص نشان دادند .

حدیقه سنائی اولین منظومه مهم صوفیه است در بیان حالات و معاملات عرفا و در آن شاعر بمتابعت شریعت مقید بوده است و در بیان عقاید و تعالیم خویش بذکر قصص و تمثیلات پرداخته و مخصوصاً حکایاتی از احوال و مقامات قدماء صوفیه و صحابه و زهاد آورده است بایجاز تمام و نیک پیداست که در بیان مقصود بر خلاف عطار و مولوی چندان بقصه پردازی علاقه نداشته و بخوبی و دلکشی آنها نیز از عهده تمثیل و تفصیل بر نمی آمده است. در هر حال کتاب حدیقه و سایر مثنویات او در بیان عقاید و آراء صوفیه بیش و کم در حدود ظواهر شریعت است و از شطحیات و مقالات افراطی عطار و مولوی

چندان بهره ندارد معذک چنانکه از خود کتاب بر می آید هم در عصر مولف مورد طعن و دق فقهاء و علماء ظاهر واقع شده است و سنائی خود را ناچار دیده است که از فقهاء بغداد در باب صحت عقیده خویش و مطابقت کتاب با سنت و شریعت تحصیل فتوی کند و بعد از اونیز اهل شرع را در حق او و این کتاب و سایر اشعار او چندان اعتقاد نبوده است و اقدام او را در نظم معانی قرآنی و دینی علماء نمی پسندیده اند چنانکه امام محمد ابن یحیی بنا بر مشهور در بدایت حال انگونه اشعار سنائی را بنظر انکار می نگریست و قانعی بطوسی نیز یک قرن بعد از این که سنائی آیات قرآن مجید را در اشعار خود ثبت کرده است و قافیه ساخته او را مسلمانان نمی دانست در صورتیکه صوفیه و عرفا با آثار او خاصه حدیقه اعتقاد تمام داشته و بدیده حرمت و تعظیم در آن می نگریسته اند چنانکه جلال الدین مولوی آن را آلهی نامه می خواند و مکرر از معانی و مضامین آن اخذ و نقل می نمود و حسام الدین چلبی مریدان را بجای قرآن بدین کتاب سوگند می داد و همچنین سید برهان محقق در سخن بشعر او تمثیل و استشهاد می نمود .

خود شاعر نیز بمعظم کتاب خویش وقوف تمام داشت مکرر در طی کتاب آن را ستوده است هزل آن را متضمن تعلیم و بیت آن را برابر با اقلیم می دانست . درستایش حدیقه می گوید :

زین سپس تا همی سخن رانند	حکمای زمانه این خوانند
تا بنا کرده ام چنین شهری	مثل این کس ندیده در دهری
هر یکی بیت ازو جهانی علم	هر یکی معنی آسمانی حلم
مطلبش سخت چون کهر در کاند	مأخذش سهل چون هوا در جان
بمعانی گران بلفظ سبک	چون عروسی بزیر شعر تنک
هر که یعقوب وار چشم خرد	بگشاید برای خاطر خود
بیند این روضه بهشت مرا	که حکایت کند سرشت مرا
از معانی و لفظ نا معیوب	یوسفی از درون و بیرون خوب

